حقانیت وعده‏هاى الهى

در آغاز اين سوره مقدمه در پنج آيه، پنج سوگند آمده كه در تفسير معنى آنها سخن بسيار است:

مى‏فرمايد:" سوگند به آنها كه پى در پى فرستاده مى‏شوند" (وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً[[1]](#footnote-1).

\*\*\*" و آنها كه همچون طوفان و تند باد حركت مى‏كنند" (فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً).

\*\*\*" و سوگند به آنها كه مى‏گسترانند و منتشر مى‏سازند" (وَ النَّاشِراتِ نَشْراً).

\*\*\*" و آنها كه جدا مى‏كنند" (فَالْفارِقاتِ فَرْقاً).

\*\*\*" و آنها كه آيات بيدار كننده را القا مى‏نمايند" (فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً).

تفسير نمونه، ج‏25، ص: 397

" براى اتمام حجت يا انذار" (عُذْراً أَوْ نُذْراً)[[2]](#footnote-2).

اكنون ببينيم اين سوگندهاى سربسته كه از مسائل مهمى خبر مى‏دهد مفهومش چيست؟

در اينجا سه تفسير معروف وجود دارد:

1- تمام اين قسمتهاى پنجگانه اشاره به" بادها و طوفانها" است، كه نقش مؤثرى در بسيارى از مسائل جهان طبيعت دارند، بنا بر اين مفهوم آيات چنين مى‏شود: سوگند به بادهايى كه پشت سر هم مى‏وزند.

و سوگند به طوفانهايى كه شديدا حركت مى‏كنند.

و قسم به آنها كه ابرها را مى‏گسترانند و قطرات حياتبخش باران را از لابلاى آنها روانه سرزمينهاى خشك مى‏كنند.

و سوگند به آنها كه ابرها را بعد از ريزش باران پراكنده مى‏سازند.

و قسم به اين بادها كه با اين برنامه انسانها را به ياد خدا مى‏اندازند.

(بعضى نيز" فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً" را اشاره به طوفانهاى عذاب كه نقطه مقابل بادهاى حياتبخش است دانسته‏اند كه آن هم به نوبه خود مايه تذكر و بيدارى است).

2- تمام اين سوگندها اشاره به" فرشتگان آسمان" است، يعنى قسم به فرشتگانى كه پى در پى به سوى انبياء فرستاده مى‏شوند (يا فرشتگانى كه با برنامه‏هاى شناخته شده و معروف فرستاده مى‏شوند.

و قسم به آنها كه همچون طوفان با سرعت تمام به دنبال ماموريت خود مى‏روند.

تفسير نمونه، ج‏25، ص: 398

و به آنها كه آيات كتب آسمانى را در برابر پيامبران مى‏گسترانند و نشر مى‏دهند.

و آنها كه با اين عمل حق را از باطل جدا مى‏سازند.

و آنها كه ذكر حق و دستورات او را به انبياء القا مى‏كنند.

3- سوگند اول و دوم ناظر به مساله" بادها و طوفانها" است، و سوگند سوم و چهارم و پنجم را ناظر به نشر آيات حق به وسيله" فرشتگان"، و سپس جدا كردن حق از باطل، و بعد القاء ذكر و دستورهاى الهى به پيامبران، به منظور اتمام حجت و انذار است.

چيزى كه مى‏تواند شاهد بر تفسير سوم باشد اولا جداسازى اين دو دسته از سوگندها در آيات به وسيله" واو" است، در حالى كه بقيه به وسيله" فاء" عطف شده كه نشانه ارتباط و پيوند آنها است.

ثانيا چنان كه خواهيم ديد همه اين سوگندها براى مطلبى است كه در آيه هفتم آمده، يعنى حقانيت و واقعيت رستاخيز و معاد، و مى‏دانيم در آستانه رستاخيز دگرگونى عظيمى در عالم پيدا مى‏شود، طوفانهاى شديد زلزله‏ها و حوادث تكان‏دهنده از يك سو، و سپس تشكيل دادگاه عدل الهى از سوى ديگر كه در آنجا فرشتگان نامه‏هاى اعمال را نشر مى‏دهند، و ميان صفوف مؤمنان و كافران جدايى مى‏افكنند، و حكم الهى را در اين زمينه القا مى‏كنند.

اگر قسمتهاى پنجگانه فوق طبق اين تفسير بيان شود تناسبى با مقسم به يعنى چيزى كه براى آن سوگند ياد شده است خواهد داشت و تفسير اخير از اين نظر برترى دارد.

ذكر در جمله" فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً" يا به معنى علوم و دانشهايى است كه به انبياء القا شده، يا آياتى است كه بر آنها نازل گشته است، و مى‏دانيم در آيات قرآن از خود قرآن تعبير به" ذكر" شده است، چنان كه در آيه 6 سوره حجر

تفسير نمونه، ج‏25، ص: 399

آمده است‏ وَ قالُوا يا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ‏ (دشمنان) مى‏گفتند اى كسى كه ذكر بر تو نازل شده است تو ديوانه‏اى"! تعبير به" الملقيات" به صورت" جمع" با اينكه فرشته وحى يعنى جبرئيل يك فرد بيشتر نبود، به خاطر اين است كه از بعضى از روايات استفاده مى‏شود كه گاه براى نزول آيات قرآن گروه‏هاى عظيمى از فرشتگان جبرئيل را همراهى مى‏كردند، در آيه 15 سوره عبس نيز آمده است‏ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ يعنى" آيات قرآنى به دست سفيران الهى (فرشتگان) بر پيامبر اسلام نازل شده است".

\*\*\* حال بايد ديد كه اين سوگندها براى چه منظورى است؟ در آيه بعد پرده از روى اين معنى برداشته، مى‏گويد: آنچه به شما وعده داده مى‏شود واقع خواهد شد" (إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ‏).

بعث و نشور، ثواب و عقاب، حساب و جزا، همه حق است، و ترديدى در آن نيست.

بعضى نيز آن را اشاره به تمام وعده‏هاى الهى، اعم از وعده‏هايى كه به نيكان يا بدان در دنيا، يا در آخرت داده است، ولى آيات بعد نشان مى‏دهد كه منظور فقط وعده قيامت است‏[[3]](#footnote-3).

گرچه در اين آيه استدلالى بر مساله معاد نشده است و تنها به ادعا قناعت گرديده، ولى لطف مطلب اينجا است كه در قسمهاى پيشين مطالبى آمده كه خود از دلائل معاد است، از جمله زنده شدن زمينهاى مرده به وسيله نزول بارانها كه خود نمونه‏اى از صحنه معاد است ديگر نزول تكاليف الهى بر پيامبران و ارسال رسل كه بدون وجود معاد نامفهوم است، خود نشان مى‏دهد كه وعده رستاخيز

تفسير نمونه، ج‏25، ص: 400

قطعى است.

نظير اين مطلب در آيه 23 سوره ذاريات نيز آمده است كه خداوند مى‏فرمايد: فَوَ رَبِّ السَّماءِ انه لحق:" سوگند به پروردگار آسمان كه روزى شما حق است" سوگند به" رب" كه اشاره به ربوبيت پروردگار و تدبير او در جهان آفرينش است ايجاب مى‏كند كه بندگان را بى‏روزى نگذارد.

\*\*\* سپس به بيان نشانه‏هاى اين روز موعود پرداخته، مى‏فرمايد:" اين روز موعود زمانى فرا مى‏رسد كه ستاره‏ها از صفحه آسمان محو و تاريك گردند".

(فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ‏).

\*\*\*" و آسمان (كواكب آسمان) از هم شكافته شود" (وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ‏)\*\*\*" و زمانى كه كوه‏ها از جا كنده شود" (وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ‏).

\*\*\*" طمست" از ماده" طمس" (بر وزن شمس) به معنى محو كردن و زائل كردن آثار چيزى است، و در اينجا ممكن است اشاره به محو نور ستارگان باشد يا متلاشى شدن آنها، ولى تفسير اول مناسبتر است، همانگونه كه در آيه 2- تكوير آمده است‏ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ‏:" در آن هنگام كه ستارگان تاريك شوند".

و" نسفت" از ماده" نسف" (بر وزن حذف) در اصل به معنى ريختن دانه‏هاى غذايى در غربال و تكان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود، و در اينجا به معنى خرد شدن و سپس بر باد رفتن كوه‏ها است.

اصولا از آيات متعددى در قرآن مجيد استفاده مى‏شود كه پايان اين جهان‏

تفسير نمونه، ج‏25، ص: 401

با يك سلسله حوادث بسيار هول‏انگيز و كوبنده همراه است، به طورى كه نظام آن را به كلى متلاشى مى‏سازد، و جهان آخرت با نظامى نوين جايگزين آن مى‏گردد.

به طورى كه اين حوادث عجيب و وحشتناك است كه با هيچ بيانى نمى‏توان آن را توصيف كرد، آيا حوادثى كه كوه‏ها را از جا مى‏كند و چنان به هم مى‏كوبد كه تبديل به غبار مى‏شود، و به صورت پشمهاى زده شده در مى‏آورد قابل توصيف است؟

و به تعبير بعضى از مفسران عظمت اين حوادث به قدرى است كه عظيمترين زلزله‏هايى كه انسان به چشم ديده در برابر آن مانند ترقه‏هاى كوچكى است كه بچه‏ها براى بازى منفجر مى‏كنند در برابر بزرگترين بمب اتم.

و به هر حال اين تعبيرات قرآنى دليل بر تفاوت زياد نظامات آخرت با نظامات دنيا است.[[4]](#footnote-4)

1. " عرف" به معنى متتابع و پى در پى آمده، و در اصل به معنى" يال اسب" است كه روى هم مى‏ريزد و گاه آن را به معنى" كار خوب و شناخته شده" نيز تفسير كرده‏اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. محل اعراب" عُذْراً أَوْ نُذْراً" نصب به خاطر مفعول لاجله است و بعضى آن را حال دانسته‏اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. عطف با" فاء" نيز اين مطلب را تقويت مى‏كند. [↑](#footnote-ref-3)
4. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، 28جلد، دار الكتب الإسلامية - ايران - تهران، چاپ: 10، 1371 ه.ش، **ج‏25    396**. [↑](#footnote-ref-4)